

## تحلیل تطبیقی «استواء علی العرش» در اندیشه ماتریدیان و سلفیان با تأکید بر دیدگاه ابن تیمیه

حمزه علی بهرامی\*

[تاریخ دریافت: ۹۷/۰۲/۲۰ تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۵/۱۵]

### چکیده

پس از رحلت پیامبر اسلام (ص) امت او به فرقه‌های متعدد کلامی و فقهی تقسیم شدند. در این میان، سلفیان تکفیری راهی متفاوت‌تر با امت اسلامی و سایر فرق در پیش گرفتند؛ جریانی که مدعی پیروی از سیره سلف صالح و داشتن صحیح‌ترین قرائت‌ها و فهم‌ها از دین است. یکی از راه‌های ارزیابی صحت و سقم عقاید و باورهای جریان سلفی تکفیری این است که اندیشه‌های آنان را با دیگر فرق اسلامی مقایسه کنیم. بدین‌منظور صفت «استواء بر عرش»، که از صفات خبری خداوند است، انتخاب شد تا دیدگاه سلفیان و دیدگاه ماتریدیان حنفی مسلک بررسی، ارزیابی و مقایسه شود. از این‌رو مقاله حاضر با روشی اسنادی تحلیلی به مقایسه تطبیقی صفت «استواء بر عرش» میان سلفیان، با تأکید بر ابن تیمیه و ماتریدیان، می‌پردازد؛ و در پایان به این نتیجه می‌رسد که ادعای سلفیان در خصوص پیروی از سیره سلف صالح ادعایی نادرست است. ماتریدیان در مسئله استواء بر عرش و صفات خبری نگاهی تنزیهی همراه با تأویل دارند؛ ولی سلفیان بدون داشتن دیدگاهی واحد نگاهی تفویضی همراه با تشبیه و تجسیم به مسئله استواء دارند.

کلیدواژه‌ها: صفات خبری، استواء علی العرش، ماتریدیان، سلفیان، ابن تیمیه.

## طرح مسئله

تاریخ اندیشه اسلامی همراه سرشار از فراز و فرودها، و آکنده از تحول و دگرگونی‌ها و تنوع برداشت‌ها و نظریه‌ها است. در این تاریخ پُر تحول، فرقه‌ها و مذاهب گوناگون با انگیزه‌ها و مبانی مختلفی ظهور کرده و برخی از آنان پس از چندی به فراموشی سپرده شده‌اند. برخی نیز با سیر تحول همچنان در جوامع اسلامی نقش آفرین‌اند، اما در این میان، فرقه سلفیان را سیر و سرّ دیگری است. زیرا این فرقه با آنکه از اندیشه استواری در میان صاحب‌نظران اسلامی برخوردار نیست، بر آن است تا اندیشه‌های ناستوار و متحجرانه خویش را به سایر مسلمانان تحمیل کند و خود را به عنوان تنها میدان‌دار اندیشه و تفکر اسلامی بقبولاند.

یکی از روش‌ها برای راستی‌آزمایی ادعای نمایندگی سلفیان این است که عقاید و باورهای آنان را در مقایسه با دیگر فرق اسلامی به بوته نقد و ارزیابی بگذاریم، تا میزان درستی و نادرستی این ادعا مشخص شود. از این‌رو، یکی از برجسته‌ترین و اختلاف‌انگیزترین صفات خبری خداوند «استواء علی العرش» انتخاب شد تا دیدگاه و استدلال‌های سلفیان تکفیری در این صفت با ماتریدیان حنفی مسلک مقایسه شود. انتخاب صفت «استواء» از آن جهت است که همواره این صفت محل توجه و پرسش صحابه، تابعین، محدثان و ائمه مذاهب اربعه، از جمله مالک، قرار گرفته است، به طوری که احادیث بسیاری درباره استواء وارد شده و کتاب‌های مخصوص در این باره تألیف شده است. صفت «استواء» می‌تواند مبانی تفسیری قرآنی و خطوط فکری سلفیان را درباره صفات خبری خداوند بازتاب دهد.

بنابراین، وجه انتخاب سلفیان تکفیری و ابن‌تیمیه در این است که این فرقه گروهی زنده و فعال و در حال گسترش روزافزون‌اند. هر روز شاهد خشونت‌ها و آسیب‌های فراوان آنان در گوشه و کنار جهان با نام دین بوده و هستیم. شناختن خطوط و مبانی فکری آنان و ایجاد تعامل و گفت‌وگو با آنان ضروری است. ابن‌تیمیه، نظریه‌پرداز و از پیش‌گامان و عالمان برجسته و محبوب این جریان است. وجه انتخاب ماتریدیان هم این است که این فرقه زنده است و یکی از بزرگ‌ترین گروه‌های جامعه اهل سنت را تشکیل می‌دهد. بنا بر آنچه گفته شد، مقاله پیش روی با روشی اسنادی تحلیلی و تطبیقی در صدد پاسخ‌گویی به پرسش‌های ذیل است:

۱. دیدگاه و استدلال‌های سلفیان تکفیری درباره صفت خبری «استواء علی العرش» چیست؟

۲. دیدگاه و استدلال‌های ماتریدیان درباره «استواء علی العرش» چیست؟

۳. ادعای پیروی از سیره سلف صالح تا چه میزان صحیح است؟

۴. ماتریدیان تا چه میزان با دیدگاه سلفیان تکفیری موافق‌اند؟

مقاله حاضر به منظور پاسخ‌گویی به پرسش‌های فوق در ساختار ذیل شکل گرفته است؛ ابتدا مفاهیم محوری را تبیین می‌کند. سپس دیدگاه و استدلال‌های سلفیان و ماتریدیان را مطرح و ارزیابی می‌کند و در نهایت با مقایسه و نتیجه‌گیری به پایان می‌رسد. امید است که این نوشته توانسته باشد قدمی در روشنگری و شبهه‌زدایی داشته باشد.

### ۱. تبیین مفاهیم محوری

#### ۱.۱. سلفیان تکفیری

منظور از جریان سلفیان تکفیری در این مقاله جریانی است که پیشینه پیدایی‌شان به قرن اول هجری باز می‌گردد؛ جریانی که اولین تجلیات نظام‌یافته آن روبه‌روی سپاه شام به رهبری معاویه ابن ابی سفیان به بهانه قتل عثمان در مقابل خلیفه برحق مسلمانان، امام علی (ع)، بود. در این برهه از زمان، نام این جریان، «عثمانیان» بود. پس از چندی با پیدایش احمد بن حنبل و شخصیت کاریزمای او، نام «حنبلیان» و ادعای پیروی از او پوششی برای گسترش این جریان است. گرچه نباید از اسامی‌ای نظیر «اهل حدیث»، «ظاهرگرایان»، «مجسمه»، «مشبهه»، «کرامیه»، «مقاتلیه» و ... در تبیین این جریان غافل شد.

جریان سلفیان تکفیری در فرآیند تاریخی خود در قرن چهارم هجری با نام «بربهری» و فتنه‌های او در بغداد شناخته می‌شود. اما بنیان نظری یافتن عقاید آنان و نظام‌مندشدن آن در قرن هفتم به دست ابن تیمیه است. وی یکی از اولین و اصلی‌ترین کسانی است که این جریان فکری را به تکامل رساند. ابن تیمیه صاحب تألیفات فراوان است. اندیشه‌ها و آموزه‌هایش، پس از او، در معرض تأیید و نقد صاحب‌نظران بسیاری قرار گرفت. رديه‌ها و دفاعیه‌های فراوانی بر آثار او نگاشته شده است. بنابراین، نظر به اینکه سلفی‌ها با ابن تیمیه و اندیشه‌های او پیوندی عمیق یافته‌اند، باورهای ایشان در

پس از درگذشت ابن تیمیه، جریان سلفی‌تکفیری دوران خاموشی و افول خود را تجربه می‌کند تا اینکه در قرن دوازدهم با پیدایش پدیده استعمار و حمایت‌های آن از محمد بن عبدالوهاب نام «وهابیان» معرفی این جریان است. پس از محمد بن عبدالوهاب، فرزندان او به نام آل‌الشیخ به همراهی فرزندان محمد بن سعود، به نام آل‌سعود، با حمایت‌های استعمار این جریان را رهبری کردند و امروزه سازمان‌های نظامی نظیر القاعده، طالبان، بوکوحرام، داعش و ... بخشی از نام‌هایی است که معرف این جریان است.

### ۱. ۲. ماتریدیان

ماتریدیه فرقه کلامی نسبتاً بزرگی از اهل سنت است که پایه‌گذار آن ابومنصور ماتریدی (متوفای ۳۳۳ ه.ق.) است. همه استادان ابومنصور با واسطه یا بی‌واسطه از شاگردان ابوحنیفه بودند. در حقیقت، مکتب ماتریدی همان مکتب حنفی است. در بسیاری از محافل و مدارس آموزشی حنفی آثار ابومنصور و شاگردان او را به عنوان اندیشه‌های حنفی آموزش می‌دهند. پس از ابومنصور، شاگردان و شاگردان شاگردان او اندیشه‌های وی را مطرح کردند و گسترش دادند. این مکتب مدت‌ها «مکتب علمای سمرقند» خوانده می‌شد، که بعد از ابومنصور افرادی همچون حکیم سمرقندی، ابوليث سمرقندی، ابوالیسر بزودی، نجم‌الدین عمر نسفی، ابومعین نسفی، نورالدین صابونی، و ابن‌همام آن را گسترش دادند و امروزه در بلاد شرقی و شمالی جهان اسلام، مانند هند، بنگلادش، پاکستان، افغانستان، چین، ترکیه و برخی بلاد عربی تقریباً عموم اهل سنت حنفی از پیروان آنند (بهرامی، ۱۳۹۲: پیش‌گفتار).

### ۱. ۳. صفات خبری

صفات خبری به آن دسته از صفات خداوند اطلاق می‌شود که نسبت‌دادن معنای ظاهری آنها به خداوند موجب تشبیه یا تجسیم او به مخلوقات می‌شود. پذیرش این دسته از صفات الهی از آن روی است که خداوند آنها را در قرآن به خودش نسبت داده است. یا در برخی از روایات این نوع صفات به خداوند اطلاق

#### ۱. ۴. استواء

ماده «استواء» در کتب لغت و قرآن به معانی زیر آمده است:

#### الف. برابری

«استواء» به معنای برابری است: «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ؟ بگو: آیا نابینا و بینا یکسان‌اند؟ یا تاریکی‌ها و روشنایی برابرنند؟» (رعد: ۱۶).

#### ب. استقرار یافتن

ماده «استواء» هر گاه با «علی» متعدی شود معنای استقرار یافتن و برقرار شدن می‌دهد؛ مثل «اسْتَوَتْ عَلَى الْجُودَى» [کشتی] بر جودی قرار گرفت» (هود: ۴۴)؛ و مثل «فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلْكِ؛ چون تو و یارانت در کشتی قرار یافتید» (مؤمنون: ۲۸). بر همین معنا است آیاتی نظیر «ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يَدْبُرُ الْأُمُورَ» (یونس: ۳)، «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» (طه: ۵).

#### ج. توجه و قصد

ماده «استواء» هر گاه با «الی» متعدی شود معنای توجه و قصد و روکردن می‌دهد. هر کسی که از کاری فارغ شد و کار دیگری قصد کرد گفته می‌شود: «استوی له و الیه»؛ «ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ؛ اوست آن کسی که آنچه در زمین است همه را برای شما آفرید. سپس به [آفرینش] آسمان پرداخت، و هفت آسمان را استوار کرد» (بقره: ۲۹). همچنین است آیه «ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ؛ سپس آهنگ [آفرینش] آسمان کرد» (فصلت: ۱۱). «استوی» در هر دو به معنای توجه و قصد است.

#### د. اعتدال و استقرار

«استوی» گاه به معنای اعتدال و استقرار است؛ مثل «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا؛ چون موسی قوی شد و در زندگی استقرار یافت به او درک و علم دادیم» (قصص: ۱۴) (قرشی، ۱۴۱۲: ۳۵۸/۳).

## ۱. ۵. عرش

لغت‌شناسان معتقدند معنای اصلی عرش، بلندی است و نوعی علو و رفعت در معنای عرش هست، مثلاً محل نشستن سلطان را به اعتبار علو آن «عرش» می‌نامند. خانه را به واسطه ارتفاع آن «عریش» می‌گویند؛ به همین دلیل سریر را «عرش» می‌گویند. چون از غیر آن بلند است. در قرآن آمده است: «و دمرنا ما کان یصنع فرعون و قومه و ما کانوا یعرشون؛ آنچه فرعون و قومش می‌ساختند و آنچه از قصور و داربست‌ها بالا می‌بردند را از بین بردیم و تباہ کردیم» (اعراف: ۱۳۷). «عریش» به سایبان گفته می‌شود که بالای سر قرار می‌گیرد. عرش البئر به بالای چاه آب که به وسیله سنگ یا چوب درست می‌شود می‌گویند. «یعرش» به ساختمانی گفته می‌شود که از چوب بالا رفته باشد. زمانی که الاغ سر خود را بالا می‌آورد به این حالت می‌گویند: «عرش الحمار». وقتی انگور بجوشد و بالا بیاید می‌گویند: «واعترش العنب». «عرش النار» زمانی است که شعله‌های آتش بالا بیاید. به رئیس، رهبر و تدبیرکننده قوم «والعرش من القوم» می‌گویند. چون بالاتر از همه است (ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۳۱۳/۶؛ قرشی، ۱۴۱۲: ۳۵۷/۳؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۴۳۹).

واژه «عرش» و مشتقات آن در قرآن کریم بیش از ۳۳ بار به کار رفته است. کلمه «عرش» گاه به معنای مطلق تخت و تخت شاهی استعمال شده است (نمل: ۲۳ و ۳۸ و ۴۱) و گاه به معنای جایگاه خدای تعالی (هود: ۸؛ طه: ۴). گاهی هم «عرش» به تخت و مقام الاهی اطلاق می‌شود که هشت ملک مقرب آن را حمل می‌کنند (الحاقه: ۱۷). حاملان این تخت فرشتگانی هستند که به گرداگرد آن خدای تعالی را تسبیح می‌گویند و برای مؤمنان آمرزش می‌طلبند (مؤمنون: ۷). قرآن گاه خداوند را مستولی بر عرش می‌داند؛ گاهی «رب العرش العظیم» و «رب العرش الکریم» و گاه «ذی العرش» و «ذوی العرش» معرفی می‌کند.

## ۲. دیدگاه سلفیان

سلفیان ظاهر عرش را برای آفریدگار بلندمرتبه اثبات، و با هر نوع تأویلی مخالفت می‌کنند (ابن‌تیمیه، ۱۹۹۵: ۵/۴۷؛ ۱۱۴/۷۱). ابن‌تیمیه در پاسخ به کسی که از او پرسید «استواء بر عرش چگونه است؟» گفت همان‌گونه که مالک گفته استواء معلوم و کیفیت آن

مجهول است و ایمان به آن واجب و سؤال از کیفیت آن بدعت است؛ «الاستواء معلومٌ والکیف مجهولٌ و من الله بیان و علی الرسول البلاغ و علینا الایمان» (همان: ۳۰/۳۲، ۵۰، ۶۴). ابن قیم پرسش از کیفیت صفات خبری نظیر استواء را بدعت و کفر می‌پندارد (ابن قیم الجوزی، ۲۰۰۱: ۳۸۴)، اما جای پرسش است که «چرا سؤال از کیفیت استواء بدعت است؟». او دلیلی برای این بدعت اقامه نمی‌کند.

ابن تیمیه در انکار کسانی که جلوس بر عرش را تأویل می‌کنند، می‌نویسد: آنها قاعده ثابت ندارند. عده‌ای از آنها معتقدند عقل تأویل را جایز می‌داند و عده دیگر می‌گویند واجب می‌داند، در حالی که اولاً، این‌گونه تأویلات، تأویلات قرامطه‌گونه است؛ ثانیاً، نصوص تأویل‌پذیر نیست؛ ثالثاً، عقل را راهی برای رسیدن به یقین در امور الاهی نیست (ابن تیمیه، ۱۹۹۵: ۲۷/۷۱).

ابن تیمیه در انکار تأویل «استوی» به معنای استولی و قهر و ملک و قدرت می‌گوید: اگر استوی به معانی فوق باشد، دیگر فرقی بین عرش و زمین هفتم نخواهد بود. زیرا قادر بر همه چیز و زمین هست. لازمه این نوع تأویل این است که بر کثافات و نجاسات هم مستولی باشد. بنابراین، استواء بر عرش را نمی‌توان به معنای استیلا بر عموم اشیا دانست، بلکه استواء مختص بر عرش است، نه سایر اشیا (همان: ۱۰۱/۷۱؛ ۹/۷۳؛ ۳۷/۷۴).

در نقد سخن ابن تیمیه باید گفت آیا خداوند بر جهنم که مملو از کثافات است، قادر و مستولی نیست؟! بر اساس سخن ابن تیمیه، باید مکان‌هایی از سیطره قدرت خارج باشند، که این با قدرت مطلق الاهی نمی‌سازد.

ابن تیمیه صفت استواء بر عرش را صفتی حقیقی و واقعی می‌داند: «ان الاستواء من الله علی عرشه المجید علی الحقیقة لا علی المجاز». قرطبی ذیل آیه ۳ سوره یونس، و شیخ ابونصر سجزی در کتاب *الابانة*، و سفیان ثوری، مالک بن انس، حماد بن سلمه، و حماد بن زید معتقدند ذات بر عرش تکیه داده است، و استواء را جزء صفات حقیقی می‌دانند. ابن تیمیه از یک سو معتقد است کیفیت صفات خبری جزء متشابهات و خارج از فهم بشری است. از سوی دیگر، معتقد می‌شود که ذات بر عرش تکیه می‌کند! اگر

اثبات ذات اثبات وجود است نه کیفیت آن، آیا اعتقاد به اینکه ذات بر عرش تکیه داده اثبات کیفیت نیست؟! ابن قیم هم، به تبع استاد خود ابن تیمیه، استواء را از صفات حقیقی می‌داند نه مجازی (همان: ۱۷/۳۷؛ ۱۴/۳۸-۱۸؛ ۵/۴۷؛ ۵۹/۷۱؛ ۴۱/۷۴؛ ۸/۷۵؛ ۲۰۸/۸۰؛ ابن قیم الجوزی، ۲۰۰۱: ۳۰۶).

### ۳. استدلال‌های سلفیان

ابن تیمیه بیش از ۱۲ دلیل و ابن قیم بیش از ۴۲ دلیل در اثبات ظاهر استواء علی العرش و انکار تأویل گزارش می‌کنند که در ادامه به برخی از آنها اشاره می‌شود (ابن تیمیه، ۱۹۹۵: ۱۲/۳).

#### ۳. ۱. اجماع سلف

۱. از هیچ کدام از صحابه، تابعین و سلف عدول از ظاهر آیات عرش گزارش نشده است (همان: جزء ۱۵۱/۲۵۴).

۲. در تبیین صفت استواء، یا قول سلف صحیح است که مخالف تأویل‌اند یا قول غیرسلف صحیح است که موافق تأویل‌اند. در انتخاب یکی از دو قول ناگزیریم قول سلف را برگزینیم (همان). زیرا هیچ‌کس قادر به مخالفت با سلف نیست. به نظر، این دلیل صحیح نیست. زیرا بسیاری از عالمان سلف تأویل را پذیرفته‌اند که در ادامه به برخی از آنها اشاره خواهیم کرد.

۳. تأویل کردن آیات استواء تفسیر به رأی است و هیچ‌کس از سلف و ائمه مسلمانان و اهل تفسیر قائل به آن نیست (همان).

۴. ظاهرگریزی از آیات استواء خلاف اجماع مسلمانان است که معتقدند آفریدگار بلندمرتبه حقیقتاً بر عرش تکیه کرده است. این اجماع را ابن عساکر در تبیین کذب المفتری، و اشعری در الابانته باب ذکر استواء آورده‌اند (همان: جزء ۱۵۱/۲۵۴).

۵. ظاهرگریزی از آیات استواء مخصوص گروه‌هایی نظیر خوارج، جهمیّه و معتزله است. عدول از تفسیر صحابه و تابعین و تمسک به تفاسیر این گروه‌های منحرف جایز نیست. ابن تیمیه معتقد است عموم اهل سنت و سلف، تأویلی را که منجر به نفی استوی باشد باطل می‌دانند (همان).



۶. لازمه عدول از ظاهر آیات استواء این است که آفریدگار بلندمرتبه و پیامبر، سخنی را گفته باشند، که آن را اراده نکرده‌اند؛ و این تدلیس و تلبیس است (ابن‌قیم الجوزی، ۲۰۰۱: ۳۰۷ به بعد).

### ارزیابی

۱. اراده معنای ظاهری استواء بر عرش و انکار تأویل هم، موجب نقص و مکان‌داری و تجسیم خداوند است.
۲. بسیاری از صحابه و سلف تأویل را پذیرفته‌اند (طبری، ۱۴۲۰: ۴۲۸/۱).
۳. اصولاً معجزه قرآن فصاحت و بلاغت و به‌کارگیری صناعات ادبی از جمله کنایه، ایجاز، استعاره، تشبیه و تأویل ... است.
۴. سخن سلف، فی‌نفسه حجت ندارد و آنها هم خطا می‌کنند. فقط کلام خدا و پیامبر (معصومان) حجت دارد.

### ۲.۳. کتب لغت

۱. واژه «استوی» به معنای استولی در لغت ثابت نشده است. دلیل اصلی مخالفان یک بیت شعر «ثم استوی بشر علی العراق / من غیر سیف لادم مهراق» است، که آن هم نقل صحیح ندارد و ائمه لغت این شعر را انکار می‌کنند.
  ۲. اگر استواء به معنای استولی، قهر، غلبه، قدرت و مانند آن باشد، باید هر آینه جمله «استوی علی السماء و علی الهواء والبحار والارض» هم درست باشد، در حالی که کسی نگفته «استوی علی الأشياء». در نتیجه استوی مختص عرش است نه سایر اشیا.
  ۳. «استیلاء» و «استواء» دو لفظ متغایرنده؛ و معانی آنها مختلف است. حمل یکی بر دیگری ناصحیح است. و موافق وضع لغت عرب نیست. در هیچ جای سنت و قرآن و کلام عرب «استواء» به معنای «استیلاء» نیامده است (ابن‌قیم الجوزی، ۲۰۰۱: ۳۰۷-۳۲۲).
- به نظر می‌رسد کاربرد جمله «استوی علی الأشياء، بحار...» مخالف عقل و لغت نیست، و محذوری لازم نمی‌آید. همان‌طور که در مفهوم‌شناسی عرش و استواء گفتیم، «استواء» به معنای «استولی» آمده، و از طرفی در لفظ «عرش» نوعی معنای بلندی، ارتفاع و رفعت خوابیده است. در نتیجه می‌توان گفت تأویل آیات استواء، از جمله

«الرحمن علی العرش استوی» را لغت‌شناسان تأیید می‌کنند. به این معنا که آفریدگار بلندمرتبه دارای مقام علو و بلندی است. او دارای مقام جلالت و بزرگی است و وقتی بر عرش مستولی باشد، بر همه هستی مستولی است. افزون بر این، در این صورت باید همه کنایه‌ها و استعاره‌ها و مجازها غلط باشد.

### ۳.۳. آیات و روایات

۱. آیات و روایات فراوانی وجود دارد که تأویل استوا بر عرش را مردود می‌دانند. از لوازم پذیرش تأویل باطل بودن اموری نظیر بالابردن دست‌ها به هنگام دعا، صعود کلام طیب، عروج ملائکه و روح، نزول وحی از نزد پروردگار، عروج پیامبر در شب معراج، بالارفتن حضرت عیسی (ع)، اشاره‌کردن با انگشت به سمت بالا مانند حدیث جاریه، قرب و بعد به ... است. بنابراین، ناگزیریم بپذیریم که خداوند بر عرش تکیه داده و «استواء» به معنای «استولی» نیست (ابن تیمیه، ۱۹۹۵: ۲۲/۷۴؛ ابن قیم الجوزی، ۲۰۰۱: ۳۱۹).

پذیرش ظاهر آیات عرش مستلزم آن است که آفریدگار بلندمرتبه در مکان مخصوصی به نام عرش باشد. در این صورت، آیات عرش در تعارض با آیات فراوانی است که بنا بر ظاهر آنها خداوند در همه جا است؛ نظیر «أُمْتَمُّم مِّنْ فِي السَّمَاءِ ... وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ ... وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لَكِن لَّا تُبْصِرُونَ ... مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةَ الْأَرْبَاعِمْ وَ لَا خَمْسَهُ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَ لَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ...» (مجادله: ۷)؛ «فَلَمَّا آتَاهَا نُودَى مِنْ شَاطِئِ الْوَادِي الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (قصص: ۳۰). طبق ظاهر جمله «انی انا الله رب العالمین» خداوند در زمین و داخل درخت است. مثلاً به نقل از حضرت ابراهیم (ع)، قرآن می‌فرماید: «انی ذاهب الی ربی سیهدین»، در حالی که حضرت ابراهیم (ع) قوم خود را ترک نکرد و به آسمان (جایی که سلفیان فکر می‌کنند بر عرش تکیه داده) نرفت. بنابراین، جمله حضرت ابراهیم (ع) مجاز است (نسفی، ۱۹۹۰: ۲۳۹؛ حصینی، ۱۹۹۵: ۲۸۶-۲۹۹؛ کوثری، ۲۰۰۴: ۳۶۸).

اما حدیث جاریه چنین است که پیامبر به او گفتند: «این الله؟». کنیز پاسخ داد: «در

آسمان‌ها». بعضی از بزرگان حدیث گفته‌اند این حدیث، نقل به معنا شده و نقل‌های

دیگری از آن وجود دارد و الفاظ آن، از آن راویان حدیث است نه سخن پیامبر (حصینی، ۱۹۹۵: ۲۵۱).

۲. یکی از مهم‌ترین استدلال‌های روایی سلفیان در انکار تأویل حدیثی است که پیامبر (ص) در تشییع جنازه سعد فرمودند: «إِهْتَزَّ لَهَا عَرْشُ الرَّحْمَنِ».

در تحلیل این روایت باید گفت بسیاری از عالمان اهل سنت، حدیث تشییع جنازه سعد را تأویل کردند. مثلاً بیهقی معتقد است منظور از اهتزاز، استبشار و سرور است. وقتی عرب می‌گوید: «يَهْتَزُّ الْمَعْرُوفُ»، یعنی خوشحال شد. لذا منظور از این حدیث این است که حاملان عرش به سبب حضور روح سعد در آنجا خوشحال می‌شدند. این تأویل را روایات دیگر هم تأیید می‌کند که پیامبر (ص) فرمود: «ان الملائكة تستبشرون بقدم روح سعد عليهم لكرامته و طيب رائحته و حسن عمل صاحبه» (بيهقي، ۱۹۹۹: ۲۷۰). همچنین، بسیاری از لغت‌شناسان هم این حدیث را کنایه می‌دانند (ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۳۱۳/۶).

### ۳. ۴. قواعد عقلی

۱. پذیرش ظاهر آیات استواء یا محال عقلی است یا نیست. اگر محال عقلی باشد، چرا همه صحابه، تابعین و ائمه اسلام در تفاسیر خود آن را بر معنای حقیقی حمل کرده‌اند؟ آیا این کار مذمت آنها نیست؟ و اگر محال عقلی نباشد، حمل آن بر معنای ظاهری و حقیقی واجب خواهد بود.

۲. اگر استواء به معنای قهر و غلبه باشد لازم می‌آید که خدای بزرگ قبلاً غالب نبوده و بعداً غالب و قاهر شده باشد؛ و این نقص خداوند است.

این استدلال صحیح به نظر نمی‌رسد. چون قرآن مثلاً به هنگام خبر از قیامت می‌فرماید: «لَمَنْ الْمَلِكُ الْيَوْمَ؟». آیا منظور این است که قبل از آن روز ملک برای غیر خداوند بوده است؟! همچنین، آیه «وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ».

۳. یکی از استدلال‌هایی که سلفیان برای فرار از تشبیه و تجسیم مطرح می‌کنند این است که می‌گویند لازمه مذهب جزء مذهب نیست. از تفسیر استواء به معنای لغوی آن، یعنی استقرار، لازم نمی‌آید که جسم باشد. لذا اگر شخصی عقیده الف را داشت و مقتضای کلام او عقیده دیگری به نام ب بود، نمی‌توان عقیده ب را به او نسبت داد. چون لازمه مذهب جزء مذهب نیست (حصینی، ۱۹۹۵: ۳۶۵). در نقد این استدلال به سخن

غزالی اکتفا می‌کنیم که می‌گوید اگر لازم مذهب لازمی قریب باشد، می‌توان گفت لازم مذهب جزء مذهب است؛ مثالی که برای لازم مذهب می‌زند، آیه «و لا تقل لهما أف و لا تنهرهما» است (غزالی، *المستصفی*، ۱۸۶/۲، به نقل از: حصینی، ۱۹۹۵: ۳۶۵). بنابراین، اگر لازم مذهب، لازم غیربین باشد جزء مذهب نیست، ولی اگر لازم، لازم بین باشد جزء مذهب است. بسیاری از بزرگان اهل سنت تصریح کرده‌اند که اگر لازم مذهب لازم بین باشد جزء مذهب است. حتی کتبی را در این باره تألیف کرده‌اند؛ از جمله دارالقطنی کتابی با نام *الزامات والتبع* دارد، که مؤلفان صحیحین را ملزم به لوازم احادیثی می‌کند که در صحیحین نیامده است. یا مثلاً حافظ بن حجر در *الفتح الباری* (ج ۱۳، ص ۳۵۵) می‌گوید: «فان من لازم الايمان بالله و رسوله التصديق بكل ما ثبت عنهما والتزام ذلك» (حصینی، ۱۹۹۵: ۳۶۵). شخص ابن تیمیه در *منهاج السنة* (ج ۱، ص ۱۸۷) شیعیان را به لوازم مذهب آنها متهم می‌کند.

#### ۴. دیدگاه ماتریدیان

ابومنصور ماتریدی کتاب تفسیر خود را *تأویلات اهل السنة* نامید که نشان از توجه او به تأویل است. او معتقد است ذکر عرش نه برای مکان داشتن، بلکه برای تنزیه او از مکان است؛ چراکه عرش بالاترین مکان‌ها نزد خلق الله است؛ و بالاتر از آن متصور نیست. باری تعالی می‌خواهد علو و تنزیه خود را از همه امکنه، حتی عرش، به رخ بندگانش بکشد. ابومنصور در تأیید تأویلات خود می‌گوید این آیات نمی‌تواند به معنای استقرار جسمانی باشد. چون در این صورت دیگر جلال و بزرگی برای خداوند وجود نخواهد داشت. زیرا استقرار جسمانی برای همه موجودات مادی امکان‌پذیر است. ضمن اینکه تفسیر جسمانی از آیات استواء بر عرش منجر به نقص و حاجت برای حضرت حق خواهد بود؛ و نهایتاً داشتن مکان و استقرار از نشانه‌های *حَدَث* است. ابومنصور معتقد است «استوی علی العرش» خبر از فعل باری تعالی می‌دهد، که به او اضافه شد. «پس دیگر استوی از صفات الاهی نیست بلکه از اضافات است». کلماتی چون «أبدع»، «مره»، «فَطَّر»، «جَعَلَ»، «أَنْزَلَ»، «أَنْبَتَ»، «كَتَبَ»، «أَعْطَى»، «أَنْشَأَ» و ... الفاظ حقیقی در معنای خلق و ایجادند؛ و «استوی» هم از این قبیل است (ماتریدی، ۲۰۰۴:

ابومعین نسفی آیات استواء را جزء آیات متشابه می‌داند. او به شدت با تفسیر جسمانی آیات استواء مخالفت می‌کند (نسفی، ۱۹۹۰: ۲۴۰). بزدوی معنای استواء را در استیلا و قهر، حقیقت می‌داند نه مجاز. لذا اصلاً نیازی به عدول از ظاهر نمی‌بیند (بزدوی، ۱۳۸۳: ۲۵-۲۷). درباره دیدگاه ابوحنیفه تفاسیر مختلفی مطرح شده است. بیاضی معتقد است او قائل به تأویل اجمالی و مخالف تفسیر جسمانی آیات استواء است. او درباره استواء می‌گوید: «نقر بان الله علی العرش استوی ای استولی من غیر آن یكون جارحه و إستقرار و هو حافظ العرش و غیرالعرش من غیر احتیاج» (بیاضی، ۱۹۴۹: ۱۸۸-۱۹۳).

افزون بر ماتریدیان، افراد دیگری از فرق اهل سنت نیز، نظیر ابن عربی، ابن معلم، امام الحرمین، عبدالقاهر بغدادی، قرطبی، ابن حزم، رشید رضا، محمد عبده، بیهقی، قاضی عبدالجبار معتزلی، و ابوبکر باقلانی به صراحت از ظاهر آیات استواء عدول می‌کنند: «لا تقول العرش له قرار و لا مکان لان الله کان و لا مکان فلما خلق المکان لم یتغیر مما کان» (بیهقی، ۱۹۹۹: ۳۶۹). ابن العربی در *القواصم والعواصم* در تفسیر «الرحمن علی العرش استوی» می‌نویسد: «معنای «الرحمن» که معلوم است؛ ولی الفاظ «عرش» و «استوی» مشترک لفظی و دارای پانزده معنا است. به چه دلیلی معنای جسمانی آنها را اراده می‌کنید؟». ابن معلم در *نجم المهدی* معانی غیرظاهری آیات استواء را ملک، استنشار الملک، استواء الحکم، استیلاء، قصد، اتقان، علو العظمة، عزت، علو القهر العلبه و ... می‌شمرد (کوثری، ۲۰۰۴: ۳۲۷).

امام الحرمین قائل به کفر کسانی است که با اثبات ظاهر استواء آن را به معنای استقرار می‌دانند. ابن حزم عرش را مخلوقی از مخلوقات باری تعالی می‌داند. عبدالقاهر بغدادی، قرطبی، محمد عبده، رشید رضا، و شلتوت قائل به تکفیر مجسمیان و معتقد به تأویل اند (همان: ۱۹-۳۵ و ۳۴۹). ابن جوزی و سبکی از مخالفان مذهب سلف هستند و به تأویل آیات عرش باور دارند (ابن جوزی، ۱۹۹۲: ۲۳۵-۲۸۸؛ سبکی، ۲۰۰۴: ۴۸۰).

### ۵. استدلال‌های ماتریدیان

در مباحث قبلی، با برخی از دیدگاه‌های مخالفان مذهب سلف آشنا شدیم اما همچنان این پرسش باقی است که آنها برای عدول از ظاهر آیات استوا و تأویل کردن

چه استدلال‌هایی دارند. در ادامه، به برخی از استدلال‌های ماتریدیان در عدول از ظاهر آیات استواء اشاره می‌کنیم.

### ۵. ۱. قرائن لغوی و ادبی

۱. لغت، تأویل را تأیید می‌کند. مثلاً «استواء» به معنای «استیلا» مشهور است؛ مانند شعر «قد استوی بشر علی العراق / من غیر سیف و دم مهراق» (ابن‌همام، ۲۰۰۶: ۳۳).
۲. «استواء» و «عرش» مشترک لفظی هستند و در صورت اشتراک حجیت آنها در معنای ظاهری ساقط می‌شود (همان).
۳. آیات استواء از قبیل مجاز است و وقوع مجاز در زبان عربی مشهور و از ضروریات و محاسن لغت عرب است، و انکار آن، انکار ضروری است (همان).
۴. هیچ‌کس در طلب از باری تعالی نمی‌گوید: «یا مستوی ارحمنی»، یا اسم فرزند خود را «عبدالمستوی» نمی‌گذارد. صحیح‌نبودن چنین کلامی شاهدی بر این است که استواء به معنای ظاهری آن نیست (همان: ۳۳).
۵. صفت تابع موصوف است. زمانی که حقیقت موصوف از جنس سایر موصوفات جسمانی نباشد، صفات او هم از صفات مخلوقات متفاوت است. لذا استواء و علو باری تعالی غیر از استواء و علو مخلوقات است.
۶. انکار تأویل موجب انکار معجزه قرآن، فصاحت و بلاغت، صناعات ادبی نظیر کنایه، ایجاز، استعاره و ... است (حصینی، ۱۹۹۵: ۲۹۹).

### ۵. ۲. سیاق آیات

صفت رب و تدبیرگری در آیات عرش قرینه آشکاری است که نشان می‌دهد مراد معنای ظاهری «استواء» نیست، بلکه با مفهوم استیلاء و جلال و عظمت سازگارتر است؛ مثلاً در آیات «الذین یحملون العرش و من حوله یسبحون بحمد ربهم» (غافر: ۷)، «و یحمل عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیة» (حاقه: ۱۷)، «فسبحان الله رب العرش عما یرفون» (انبیاء: ۲۲)، «قل من رب السماوات السبع و رب العرش العظیم» (مؤمنون: ۸۶)، «و هو رب العرش العظیم» (توبه: ۱۲۹)، «الله لا اله الا هو رب العرش العظیم» (نمل: ۲۶) «عرش» توأمان با «رب» و تدبیرگری آمده است.

در آیه «ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش یغشی اللیل النهار یطلبه حیثاً والشمس والقمر والنجوم مسخرات بأمره الا له الخلق والأمر تبارک الله رب العالمین» (اعراف: ۵۴) ابتدا خلقت آسمانها و زمین و سپس استقرار بر عرش ذکر شده است و از «یغشی اللیل» تا «بأمره» شرح استقرار بر عرش است که عبارت دیگری از تدبیر جهان است؛ و بعد با جمله «الا له الخلق والأمر»، که یعنی مطلق خلقت و تدبیر به دست او است، مطلب آیه خلاصه شده است. در آیه «ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش یدبر الأمر» (یونس: ۳)، «یدبر الأمر» توضیح «ثم استوی علی العرش» است و در آیه «هو الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش یعلم ما یلج فی الارض و ما یدبر الامر و ما ینزل من السماء و ما یرج فیها و هو معکم این ما کنتم والله بما تعملون بصیر» (حدید: ۴)، استواء بر عرش، علم به جزئیات تفسیر شده است. «عرش» در این آیات یعنی بر مرکز دستورها استیلا یافت و امر تمام جهان را تدبیر می کند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ماده «عرش»؛ قرشی، ۱۴۱۲: ۳۲۳/۴).

### ۵. ۳. قراین عقلی

۱. اگر استواء به معنای نشستن جسمانی باشد و صفات جسمانی برای باری تعالی جایز باشد، پس او هم به ناچار یکی مانند ما خواهد بود. در این صورت آیا او مذکر است یا مؤنث؟ (ماتریدی، ۲۰۰۴: ۲۴۱/۲).
۲. تفسیر جسمانی ظاهری آیات استواء از نشانه‌های حادث‌بودن و لوازم اجسام است. اگر استواء به معنای نشستن جسمانی باشد قبل از خلقت عرش، خداوند به کجا تکیه داده بود؟! (ابن جوزی، ۱۹۹۲: ۲۳۸؛ ماتریدی، ۲۰۰۴: ۲۴۱/۲).
۳. اگر استواء به معنای جلوس جسمانی باشد دیگر مدحی متوجه باری تعالی نخواهد شد؛ چراکه داشتن مکان و جلوس بر تخت برای همه ممکن است. کسی که در بلندی یا بالای کوه قرار دارد نسبت به کسی که در پایین است علو و شرف و رفعت ندارد. چه بسا برعکس هم باشد (ماتریدی، بی تا: ۶۸). بنابراین، ظاهرپذیری آیات استواء بر عرش مستلزم تشبیه و تجسیم‌گرایی می‌شد.

## نتیجه

با توجه به آنچه گذشت:

۱. دیدگاه ماتریدیان در تبیین صفات خبری، عموماً، و صفت استواء، خصوصاً، دیدگاهی تنزیهی است.
۲. ماتریدیان تأویل‌های متعددی برای این صفت خدایی شمرده‌اند و به تأیید عقل و لغت می‌رسانند.
۳. سلفیان تکفیری عقیده ثابتی درباره صفات خبری و استواء ندارند. اگرچه دائماً می‌کوشند خود را از تشبیه و تجسیم دور کنند، ولی در عمل رویکرد آنها تشبیهی و تجسیم‌ی است.
۴. میان دیدگاه این دو فرقه تفاوت معناداری وجود دارد. لذا ادعای نمایندگی سلفیان از جامعه اهل سنت ادعایی نادرست و ناصحیح است.
۵. یکی از بسترهای اختلاف میان امت و تکفیر که سلفیان دیگران را به کفر و شرک متهم می‌کنند، نوع نگاه آنها به صفات خبری خداوند و صفت استواء است.
۶. راه برون‌رفت از این بن‌بست فکری و تحجر، پذیرش حجیت فهم عقل و اهل بیت (ع) و پذیرش فهم عموم مسلمانان، از جمله ماتریدیان، است.

## منابع

قرآن کریم.

- ابن تیمیه، احمد بن عبد الحلیم (۱۹۹۵). *مجموع الفتاوی*، تحقیق: عبد الرحمن بن محمد بن قاسم، مدینه المنوره: نشر ملک فهد.
- ابن تیمیه، احمد بن عبد الحلیم (۲۰۰۵). *مجموع الفتاوی*، تحقیق: انوار الباز، عربستان: بی‌نا.
- ابن جوزی، عبد الرحمن بن علی (۱۴۱۳/۱۹۹۲). *دفع شبه التشبیه بأکف التنزیه*، تحقیق: حسن السقاف، اردن: دار الامام النووی.
- ابن قیم الجوزی، محمد بن ابی بکر (۲۰۰۱). *مختصر الصواعق المرسله*، تحقیق: سید ابراهیم، تلخیص: ابن موصلی، قاهره: دار الحدیث، الطبعة الاولى.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴). *لسان العرب*، بیروت: دار صادر.
- ابن همام، کمال ابن ابی شریف (۲۰۰۶). *المسائره فی العقائد المنجیه فی الآخرة*، شرح: قاسم بن قطلوبغا، قاهره: المكتبة الازهریه التراث.
- بزودی، محمد بن عبد الکریم (۱۳۸۳). *اصول الدین*، تحقیق: هانز بیزنس، قاهره: دار احیاء الکتب



تحليل تطبيقي «استواء على العرش» در اندیشه ماتريديان و سلفيان با تأكيد بر ديدگاه ابن تيميه / ۲۳

بهرامي، حمزه علي (۱۳۹۲). بررسی تطبيقي صفات خبري از ديدگاه سلفيان و ماتريديان، پايان نامه سطح چهار نويسنده، حوزه علميه قم.

بياضی، كمال الدين احمد (۱۹۴۹). *اشاره المرام*، تحقيق: يوسف عبد الرزاق، مصر: شركة مكتبة و مطبعة مصطفى الثاني.

بيهقي، احمد بن الحسين (۱۹۹۹). *الأسماء والصفات*، تحقيق: الكوثري، بي جا: المكتبة الازهرية. حصيني الهاشمي، حسن بن علي (۱۹۹۵). *صحيح شرح العقيدة الطحاوية*، اردن: دار الامام النووي، الطبعة الاولى.

راغب اصفهاني، حسين بن محمد (۱۴۱۲). *مفردات ألفاظ القرآن*، محقق / مصحح: صفوان عدنان داودي، لبنان / سورية: دار العلم / دار الشامية، الطبعة الاولى.

سبكي، علي (۲۰۰۴). *السيف الصيقل في الرد على ابن زفيل*، تحقيق: كوثري، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الاولى.

طبري، محمد بن جرير (۱۴۲۰). *جامع البيان في تأويل القرآن*، تحقيق: احمد محمد شاكر، بيروت: مؤسسة الرسالة.

قرشي، سيد علي اكبر (۱۴۱۲). *قاموس قرآن*، تهران: دار الكتب الاسلامية، چاپ ششم. كوثري، محمد زاهد (۲۰۰۴). *العقيدة و علم الكلام من اعمال محمد زاهد*، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الاولى.

ماتريدي، ابومنصور (۲۰۰۴). *تفسير القرآن المسمى بتأويلات اهل السنة*، تحقيق: فاطمه يوسف الخيمي، بيروت: مؤسسة الرسالة، الطبعة الاولى.

ماتريدي، ابومنصور (بي تا). *التوحيد*، تحقيق: عبدالله خليف، دار الجامعات المصرية ... و تحقيق: بكر طويال اوغلي و محمد، بي جا: بي تا.

نسفي، ميمون بن محمد (۱۹۹۰). *تبصرة الادلة في اصول الدين*، تحقيق: حسين آتاي، تركيه: نشرات رئاسة الشؤون الدينية.

*Archive of SID*